

جريان‌شناسی فکری- سیاسی عصر امامت امام باقر^ع

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۱ تاریخ تایید: ۹۰/۳/۲۷

امان الله شفایی*

تمرکز این نوشتار بر مقطعی از تاریخ اسلام است که در آن امام باقر^ع به مدت ۱۹ سال، هدایت معنوی و سیاسی جریان موسوم به علویان اثنی عشری را بر عهده داشتند. جریانات فکری- سیاسی آن روزگار هر کدام بر اساس مبانی فکری و کلامی خاصشان خود را مستحق خلافت و جانشینی پیامبر^{صل} می‌دانستند. در نتیجه، چه جریانی قدرت را در دست داشت و چه جریاناتی برای کسب آن تلاش می‌نمودند و شرایط سیاسی خاصی را به وجود آورده بودند از پرسش‌های اساسی در این تحقیق است. امام باقر^ع که خود هدایت جریان علوی اثنی عشری را در دست داشت، در مواجهه با هر کدام از این جریانات، مواضع خاصی را ابراز نمودند که در برابر جریان حاکم اموی مبتنی بر اصل تفیه و در برابر سایر جریانات منطبق با اصلاح و روشنگری بود. این نوشتار ضمن تحلیل خاستگاه، مبانی و عملکرد جریانات مهم فکری- سیاسی دوران امامت امام باقر^ع (۹۰- ۱۱۴ق) در صدد تبیین و تحلیل مواجهه امام باقر^ع با جریانات فکری- سیاسی این مقطع از تاریخ اسلام است.

واژه‌های کلیدی: امام باقر^ع، جریان فکری- سیاسی، امویان، علویان، خوارج، عباسیان، مرجئه.

حیات سیاسی هر کدام از ائمه معمصومین ع دارای شرایط خاصی است. از این رو اندیشه و عمل سیاسی ائمه ع را می‌بایست در ظرف زمانی خاصی مورد مطالعه قرار داد. در این میان، امامت امام باقر ع در عصری واقع شده که پایه‌های حکومت امویان استوار گشته است و خلفای این سلسله به عنوان حاکمان اسلامی، سیاست‌های داخلی و خارجی خود را به اجرا می‌گذارند. مانند تمام نظامهای سیاسی، جریان‌های مخالف چالش‌گر در دوران امویان نیز وجود داشتند؛ تا جایی که هر یک مدعی حکومت بوده و از رهگذر مبانی کلامی و فکری‌شان، جریان حاکم اموی را به چالش می‌کشیدند.

این نوشتار در نظر دارد مطالعه جریان‌های فکری-سیاسی را در ظرف زمانی امامت امام محمد باقر ع (۹۵-۱۱۴ق) متمرکز کند. بدیهی است بحث از بسیاری از جریان‌های سیاسی-اجتماعی مهم قبل و بعد از دوران امامت امام باقر ع از قلم می‌افتد؛ مگر اینکه در ضمن بررسی جریان‌های عصر امام باقر ع، به بسترهای شکل‌گیری و خاستگاه آن جنبش‌ها، به قبل و بعد از دوران امامت امام باقر ع نیز ارجاعاتی صورت گیرد. بنابراین، شناخت جریان‌های سیاسی در هر عصری، فضای سیاسی حاکم بر آن دوره را تا حدود زیادی روشن نموده و اندیشه و تعاملات سیاسی میان دارندگان و مدعیان قدرت را به نحو شایسته‌ای قابل فهم می‌کند.

به پندران، «امامت سیاسی» را که بخش مهمی از منظومه امامت را تشکیل می‌دهد، می‌توان در بستر شرایط حاکم هر دوره مطالعه نمود. بررسی جریان‌های فکری-سیاسی در هر دوره، نقش مهمی در فهم کلیت تاریخ سیاسی آن دوره ایفا می‌کند؛ چرا که شناخت جریانات، اطلاعات و قدرت تحلیل پایدارتری را نسبت به تمرکز بر روی عملکرد و خصایل افراد در اختیار پژوهشگر می‌گذارد. بر این حسب، همه چیز در این تحقیق طبق روش تاریخی-توصیفی بر محور پاسخ به این سؤال متمرکز خواهد گردید که در دوران امامت امام باقر ع، جریان‌های فکری-سیاسی با کدام مبانی فکری وارد عرصه سیاست می‌شدند و چه نقشی در صحنه سیاسی آن دوران ایفا می‌نمودند و موضع امام ع در مقابل آنان چه بود؟

زن / زمستان و زیستگاه / زندگان

کلیات و مفاهیم

۱. جریان

اصطلاح «جریان» از نظر لغوی به معنای روان بودن، روان شدن، گردش و جاری گشتن و جریانات به معنای وقایع روزمره است.^۱ امروزه استفاده از اصطلاح جریان، فراوانی بسیار یافته و عمدتاً با پسوند «شناسی» به کار می‌رود و عمدتاً ناظر به حوزه سیاست و قدرت در متن اجتماع است. شناخت صحیح مسائل کلامی، سیاسی، فرهنگی و... در هر جامعه و تحلیل درست از وقایع، بدون شناخت ماهیت جریان‌های فکری- سیاسی در آن جامعه ناممکن است. از این رو، اعتبار جریان‌شناسی عبارت است از شناخت بسترها و چگونگی شکل‌گیری جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب [در بستر اعتقادات، سیاست، اجتماع، فرهنگ...] همراه با تعاملات و مناقشات میان آن‌ها که پیش از آن نیز آشنایی با مبانی فکری هر یک از آن‌ها ضروری است.^۲

۲. جریان فکری- سیاسی

جریان فکری- سیاسی به معنای یک طیف گستردهٔ فکری، اعتقادی، سیاسی و ایدئولوژیک است. به عبارت دیگر، یک جریان سیاسی شامل چندین گروه، حزب، جناح و تشکّل است که از نظر اعتقادی، فکری، سیاسی، ایدئولوژی، اهداف و روش‌های مبارزه سیاسی با هم دارای اشتراکاتی می‌باشند و در موقع انتخابات و تحولات سیاسی مهم ممکن است موضع‌گیری کرده یا نامزد و یا نامزدهایی به مردم معرفی کنند. جریان فکری سیاسی دارای مبدأ، منشأ، مسیر یا بستر و مقصد و یا هدفی است که در آن روان است. هدف‌های یک جریان، تسلط بر حاکمیت سیاسی در یک جامعه و استقرار ارزش‌ها و نظام‌های سیاسی مورد نظر است.^۳

باید تأکید کرد که جریان‌های سیاسی، پدیده‌ای بسیار مهم و نقش‌آفرین در تاریخ سیاسی و تحولات جامعه به شمار می‌آیند. مقصود از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش‌های فکری درونی به سود رهبران خود بر نظام سیاسی و نیز اشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان می‌نهد. هدف نهایی جریان‌های فکری- سیاسی، کسب قدرت و استقرار نظام سیاسی مورد نظر است که آن را از طریق راهبردها و راهکارهای مختلف پی می‌گیرند.^۴

۳. شرایط سیاسی عصر امامت امام باقر

امام محمد باقر^ع پس از شهادت پدرشان امام سجاد در سال ۹۵ ق هنگامی به امامت رسیدند که ولید بن عبدالملک، سال آخر خلافت خود را سپری می‌نمود. حضرت، علاوه بر خلافت ولید، چهار خلیفه دیگر اموی، یعنی سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق)، عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق)، یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ ق) و هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ق) را نیز درک کرد. بنابراین، توالی پنج خلیفه در حد فاصل ۱۹ سال امامت امام باقر^ع، تنوع شرایط سیاسی آن دوران را نشان می‌دهد؛ چرا که با تغییر خلفا، سیاست‌های داخلی و خارجی جریان حاکم بعضاً تا حد و هشتاد درجه تغییر می‌نمود. در گستره عظیم نظام خلافت امویان، امام باقر^ع و پیروانشان در کوفه و حجاز استقرار داشتند و به عنوان اقلیتی خارج از حاکمیت محسوب می‌شدند که غالباً از جانب دستگاه خلافت کنترل می‌شدند. در حقیقت، دورانی که امام باقر^ع به امامت رسیدند، اوج اقتدار نسل دوم امویان (مروانیان) بود که توانسته بودند از یک سو بینان حکومت بنی مروان را استوار سازند و از طرفی با حکومت رعب و وحشتی که حاجج بن یوسف در دوران عبدالملک مروان در عراق به نمایش گذاشت، گروه‌های معارض و چالشگران خلافت را برای مدتی نسبتاً طولانی زمین‌گیر کنند و از سوی دیگر، دامنه قلمرو خلافت را از چند جهت توسعه داده و به اروپا و شبه قاره هند برسانند.

۴. گفتمان سیاسی امام باقر

دوران امامت امام باقر^ع مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امية و حكام آن‌ها بر شیعیان بود. امام باقر^ع به طور روشن، گفتمان و راهبرد «تقيه» را در برابر ستمگران اموی در پیش گرفتند؛ چرا که بر اساس ارشاد این گفتمان، «بقای هسته مقاومت» در ذیل گفتمان استبداد حکام اموی ضروری بود. برای اموی‌ها آشکار شده بود که ائمه شیعه بر اساس مبانی کلامی «نصب امام»، به دنبال رهبری جامعه و تشکیل حکومت هستند. بنابراین، امام باقر^ع برای حفظ اساس مكتب شیعه از گزند خشونت بی‌رحمانه امویان، شیوه تقيه را در پیش گرفته و شیعیان را به این راهبرد فرا خواندند. حضرت در ضمن این گفتمان، رو به فعالیت‌های علمی و فرهنگی آورده و مبانی فکری مكتب تشیع را استوار نمودند. گفتمان تقيه به معنای انفعال محض نیست و این گفتمان به هیچ عنوان در نقطه مقابل اصل امر به معروف و نهی از منکر قرار نمی‌گیرد.

اما گفتمان سیاسی امام باقر^ع در برابر سایر جریان‌های عصرشان، گفتمان «اصلاح» بود. در این دوران، علاوه بر جریان حاکم اموی، احزاب، گروه‌ها و جنبش‌های هم‌عرض جریان شیعی نیز وجود داشت که در هدف، یعنی به چالش کشیدن خلافت امویان با امام هم افق بودند اما در مبانی فکری و بهره‌گیری از ابزارها با اندیشه امام باقر^ع فاصله بسیار داشتند. در این دوران اگر چه حرکت‌های سیاسی کوچک و پراکنده بسیاری در قلمرو دستگاه خلافت به وجود می‌آمد، اما این حرکت‌ها یا آنکه جنبه شخصی داشته و مبتنی بر بنیان فکری نظاممندی نبودند و یا آنکه از صحنه سیاسی شامات و عراق و حجاز فاصله داشته و در کوتاه‌مدت، رقیبی برای جریان شیعی به حساب نمی‌آمدند. از این رو تلاش امام در این دوران در کنار تحکیم و ترویج مبانی و تعالیم مکتب علوی، رویکرد اصلاحی نسبت به جریانات سیاسی همانند عباسیان و خوارج (و حتی امویان و شاخه‌ای از علویان) بود که هر کدام بر اساس مبانی فکری و کلامی‌شان رویکردی خاص را در کسب قدرت و رسیدن به خلافت در پیش گرفته بودند.

جریان‌های فکری - سیاسی عصر امامت امام باقر^ع

در حقیقت، جریان‌های فکری - سیاسی زمان امام محمد باقر^ع همانند امامان پیش از ایشان حول دو محور شکل می‌گرفت. محور نخست، جریان‌های مخالف اهل بیت^ع بود که عمده‌ترین آن‌ها جریان بزرگ اجتماعی بود که از زمان خلافت عثمان شکل گرفت و به دست معاویه ساماندهی شد و در دوران بنی‌امیه تداوم یافت. از این جریان می‌توان با عنوان «جریان حاکم اموی» نام برد. محور دوم، جریان‌های اجتماعی است که آن‌ها نیز توان‌مند بوده و چالش‌گر حزب اموی به شمار می‌رفتند که عمده‌ترین آن‌ها جریان اجتماعی است که به همت اهل بیت^ع پدیدار شد. این جریان یا مستقیماً توسط اهل بیت هدایت می‌شد و یا آنکه لاقل با ائمه^ع در بسیاری از مبانی و رفتار هم‌جهت بود.^۶ در کنار این دو جریان، جریانات سومی نیز وجود داشت که هم جریان حاکم اموی را به چالش می‌کشیدند و هم رقابت مجاجه‌آمیزی با جریان سیاسی اهل بیت^ع داشتند. بنابراین در یک دسته‌بندی کلان در دوران امامت امام باقر^ع، سه جریان کلان سیاسی وجود داشت: جریان حاکم امویان (مروانیان)، جریانات علوی، و جریانات مستقل.

۱. جریان حاکم اموی

بدون تردید، قدرتمندترین جریان معاصر امام باقر ع، جریان حزب حاکم اموی بود. این جریان که دوره اول، یعنی دوران «سفیانیان» را گذرانده بود، در اوج اقتدار دوره دوم، یعنی «مروانیان» به سر می‌برد. در این زمان، قدرت حاکمیت این حزب سرتاسر کشور پهناور اسلامی را فرا گرفته بود. در جامعه اسلامی، هیچ حکومتی معارض با این جریان به جز چند شورش مقطعی ظهر نکرد.

بنی‌امیه یا امویان نژادی هستند از قریش که به امية بن عبد شمس بن عبد مناف منصوبند و دوران حکومت آن‌ها از معاویة بن ابی سفیان آغاز و به مرwan دوم که چهاردهمین آن‌هاست، ختم می‌شود و مدت حکومت آن‌ها از سال ۴۱ ق شروع و به سال ۱۳۲ق که بدست ابومسلم خراسانی منقرض شد، پایان یافت. مرکز حکومت آن‌ها شام و سبک حکومت آن‌ها با اینکه با نام اسلام بود، چهره امپراتوری روم و فارس را داشته که انواع تجملات ملوک و سلاطین گونه در دربار آن‌ها رایج بوده است.

در حقیقت، امویان وارث سرزمین‌هایی شده بودند که در دوران خلفای راشدین مسلمانان آن را به دست آورده بودند. تمام این سرزمین‌ها زیر سلطه امویان در آمد و به ایالت‌هایی تقسیم شد که بر هر کدام از آن‌ها فرمانروایی که در این دوره ععمولاً «امیر» نامیده می‌شد، حکمرانی می‌کرد. تقسیمات اصلی سرزمین به جز شام و بین‌النهرین که زیر نفوذ مستقیم خلیفه قرار داشت، عبارت بودند از: مصر و سرزمین‌های وابسته به آن در آفریقای شمالی، کوفه و سرزمین‌های شرقی آن، بصره و سرزمین‌های شرقی آن. هر کدام از حوزه‌های یاد شده، ععمولاً امیری در رأس خود داشت که مستقیماً به وسیله خلیفه منصوب می‌شد.^۱

گرچه جریان اموی در طول دوران زمامداری شان با نام «خلافت اسلامی» حکومت می‌کردند، اما بر خلاف حکومت پیامبر و خلفای راشدین، عرب‌گرایی به شکل آشکاری در محافلشان حاکم بود. آنان معتقد به برتری اعراب نسبت به موالی بودند. در گرایش سیاسی این موضوع، موالی یا غیرعرب‌ها که به اسلام گرویده بودند، قربانی نژادپرستی عربی امویان شدند. در نتیجه، اولین جریانات مخالف امویان توسط موالی شکل گرفت. اینان کینه طبقه حاکم عربی را به دل گرفتند و دهه‌ها بعد همین امر، یکی از دلایل مهم سقوط امویان شد.^۲

جریان اموی از تأسیس تا انقراض، برای مورخان بزرگ گذشته و معاصر به طور نسبی،

معمای سربسته‌ای ساخته است. اساساً تاریخ اموی، به علیٰ تاریخ مبهمی است که بارزترین علت آن عبارتند از: موضع خصماء‌ای که بیشتر اموی‌ها در برابر دعوت اسلامی از آغاز آن اتخاذ کردند؛ پرچم مخالفت به دوش گرفتند؛ در برابر صاحب دعوت وارد جنگ‌ها شدند و تا فتح مکه به اسلام گردن ننهادند. لذا دشمنان آنان از این موضع برای بی‌آبرو کردن ایشان سود جستند.

موضع امام باقر^{علیه السلام} نسبت به جریان اموی

دوران امامت امام باقر^{علیه السلام} که در متن سلسله خلافت امویان واقع شده بود، دوران چالش‌برانگیزی بود که پنج خلیفه اموی را در بر می‌گرفت. در این دوران، حزب اموی در نیل به اهداف خود، حاکمیت خشونت را بهترین ابزار و کنترل جریانات رقیب تشخیص می‌داد. حزب اموی همواره از موقعیت امام باقر^{علیه السلام} در وحشت به سر می‌برد و تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی حضرت را زیر نظر داشت و حتی هشام بن عبدالملک، امام را به دمشق فرا خواند تا اقتدار خویش را به رخ امام کشیده و ایشان را از فرجام تلاش‌های سیاسی-اجتماعی‌شان بر حذر دارد. اما سیاست امام باقر^{علیه السلام} در قبال جریان اموی، دوری گزیدن و قطع رابطه با این حکومت ستمگر بود. ایشان پیروان خود را از هرگونه کمک و یاری به آنان نهی می‌نمودند؛ حتی اگر این امر ربطی به مسائل سیاسی و حکومتی آنان نمی‌داشت. امام باقر^{علیه السلام} در جواب کسی که از حکم همکاری با حاکمان اموی سؤال کرده بود، پاسخ دادند: نه [این کار جایز نیست]، حتی به قدر کشش یک قلم بر روی کاغذ. آگاه باشید کسی از دنیای آنان [ستمگران] نصیب و بهره‌ای نخواهد برد مگر آنکه آنان از دین او نصیب‌ها و بهره‌ها بردند.^۷

موضع امام باقر^{علیه السلام} در قبال این جریان در ذیل گفتمان تقیه، چالش‌گری در ابعاد اندیشه‌ای، سیاسی، اجتماعی، بهویژه فرهنگی بود. حضرت با تدبیر و منطق با رعایت ایجابات گفتمان تقیه به ستیز آرمان‌های حزب حاکم بر می‌خیزد و تمام سعی‌شان این است که حزب اموی را در رسیدن به اهدافشان ناکام سازد. البته گفتمان تقیه از منظر امام، مشروط به شرط مهمی بود و آن اینکه اصل تقیه بتواند از ریختن خون شیعیان جلوگیری نماید. حضرت در خصوص تقیه و شرط آن فرموده‌اند:

انما جعلت التقیه لیحقن بها الدماء، فإذا بلغ الدم فلا تقیة؛ قاعده تقیه براى این

وضع شد که خون‌ها به واسطه آن نگاهداری شود. پس هنگامی که انجام آن به

۲. جریانات علوی

در دوران امامت امام باقر^ع جریاناتی وجود داشت که می‌توان آن‌ها را از آن روی که با اصل «امامت» به میدان آمده بودند و خود را شایسته رهبری دینی و سیاسی شیعیان می‌دانستند، جریانات علوی نامید. در این دوره گرچه حرکت‌های هوادار شیعی در اینجا و آنجا صورت می‌گرفت، اما این حرکت‌ها یا جنبه شخصی داشت و یا آنکه به سرحد جریان فکری- سیاسی نرسیده بود. لذا مقصود در این مجال، جریانات نظاممند منسوب به علوی است که هر کدام در قدم اول مدعی امامت شیعیان بودند و در گام بعدی، سودای حکومت در سر داشتند.

شواهد فراوانی در دست است که لااقل، منطقه عراق، تنها علویان را به عنوان جانشینان احتمالی بنی‌امیه در ذهنیت خود داشت. به دلیل ذهنیت روشنی که اهالی عراق از دوران خلافت امام علی^ع داشتند، در عراق و تا حدودی در حجاز، جو کلی به نفع علویان بود و جریانات خوارج و عباسیان در این منطقه نفوذ قابل توجهی نداشتند. در این دوران، تعبیر مهم، اما معنadar «الرضا من آل محمد»، تنها در حیطه علویان معنا می‌یافتد. اما متأسفانه میان جریانات علوی نیز هم‌سویی کاملی وجود نداشت. از یک طرف، بنی‌الحسین^ع که چهره بر جسته آنان امام باقر^ع و امام صادق^ع بودند، به سبب موقعیت علمی و اخلاقی شاخص بودند. آن‌ها شیعیان فراوانی داشتند که آن‌ها را مفترض الطاعه می‌دانستند. در برابر نیز بنی‌الحسن^ع نیز میراث علوی بودن خویش را داشت و از میان آن‌ها عبدالله بن حسن بن حسن^ع می‌کوشید تا فرزندش محمد را به عنوان تنها کاندیدای علویان برای حکومت و جانشینی بنی‌امیه معرفی کند. در اینکه نفوذ کدام یک از این دو جریان داخلی بیشتر بوده، دقیقاً نمی‌توان قضاوت کرد، اما به عقیده بلاذری در داخل محدوده علویان و در مجموع بنی‌هاشم، عبدالله بن حسن موقعیت مهمی داشت و توانست موقعیت فرزندش را تا حدودی تثبیت کند.^۹ ابوالفرج اصفهانی، نمونه‌هایی از توجه عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ ق) را نسبت به عبدالله بن حسن آورده است.^{۱۰} از

^۱ خون‌ریزی منجر شد دیگر تقیه‌ای وجود ندارد.

بنابراین، امام باقر^ع به طور بالقوه، گفتمان انقلاب را به منزله آخرین راهبرد در نظر گرفته بودند که چنان‌چه جریان اموی به جان شیعیان تعرض می‌نمود، گفتمان امام قطعاً تغییر می‌کرد.

سوی دیگر، فرزندان عباس عمومی پیامبر ﷺ که بعداً سلسله عباسیان را تأسیس کردند، در ابتدا در درون جریان علوی، برنامه‌های خود را به پیش می‌بردند. آنان نیز بر اساس نظریه «نصب امام»، معتقد بودند که فرزندان عباس نسبت به هر فرد دیگری هاشمی‌تر هستند. لذا این طیف در اوآخر دوران امامت امام باقر ع، مرزبانی مشخصی با علویان پیدا کردند و ادامه فعالیت‌های آنان منجر به تأسیس جریان عباسیان شد. در همان حال، شیعیان کیسانیه که مسیر نسب محمد بن حنفیه را در پیش گرفته بودند، به امامت فردی به نام «ابوهاشم» معتقد بودند. ابوهاشم با استفاده از فشار جریان حاکم اموی بر دیگر رهبران علوی، از فرصت استفاده می‌نمود و به نفع امامت خودش تبلیغ می‌کرد و البته عده‌ای را نیز به دور خود جمع نموده بود.^{۱۱}

برخی از مورخان معاصر، دلیل تعدد انشعاب علویان در دوران امامت امام باقر ع را مربوط به «گفتمنان تقیه» امام باقر ع می‌دانند. رسول عجفریان، پژوهشگر تاریخ اسلام معتقد است که «از آن روی که امام باقر ع مجبور به رعایت تقیه بود و بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد، طبعاً برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید می‌شدند و بدین سبب و به دلیل اینکه آگاهی کافی در باره امامت امام باقر ع به آنها نمی‌رسید، در میان آن حضرت و برادرش مردد شدند و این امر موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه گشت».«^{۱۲} به هر حال از میان این همه مدعی امامت، امام باقر ع در رأس جریانی قرار گرفت که بر اساس نهضت علمی و فرهنگی گسترده‌ای که به راه انداختند، به منزله شاخص‌ترین چهره این جریان شناخته می‌شدند. به گفته قاضی عبدالجبار، امام باقر ع بر دیگر مدعیان امامت از این بابت که نسبی بزرگوار و والا داشت، امتیازی چشمگیر داشت؛ بهویژه که نیاهای او از جانب پدر و مادر، نوه‌های پیغمبر بودند. امام باقر ع توانست به رغم مدعیان مختلف امامت، پیروانی بر گرد خویش جمع کند؛ این‌ها علاوه بر پیروانی بودند که پدرشان قبلاً بهویژه در سال‌های اخیر زندگی‌اش به دست آورده بود. بنابراین، کمترین تردیدی نیست که امام محمد باقر ع در دوران زندگی خود و برخلاف نظر برخی از محققان جدید، امام شناخته می‌شده است.^{۱۳} در حقیقت، عبارات «المفتون به اهل العراق؛ مردم عراق شیفته او بودند»^{۱۴} و یا «امام اهل العراق؛ پیشوای مردم عراق»^{۱۵} در خصوص امام باقر ع مفهوم عمیقی داشت.

به دلیل تنوع جریانات منشعب علوی، فهم مبانی فکری و کنش سیاسی آنان دشوار

است، اما امری که هدف این گروه‌ها را متعدد می‌کند، این است که این گروه‌ها با دست‌آویز قرار دادن جایگاه امامت در صدد بودند تا بتوانند نهایتاً یک جریان گسترده وسیع سیاسی-اجتماعی را شکل داده و جریان حاکم اموی را از آن روی که آن را متفقاً حکومت باطل می‌دانستند، ساقط کنند. علی‌رغم تنوع جریانات سیاسی منتبه به علویان که آغاز حرکتشان را بر اساس تلقی خاص از مبحث امامت و شخص امام قرار می‌دادند، دو جریان مهم در دوران امامت امام باقر^{علی‌الله‌هی} در عرض جریان خاص حضرت شکل گرفت. این دو جریان عبارت بودند از «کیسانیه» و «زیدیه». در این مجال، این دو جریان و موضع امام^{علی‌الله‌هی} نسبت به آن‌ها و جریان سوم، یعنی جریان تابع حضرت باقر^{علی‌الله‌هی} را بررسی می‌کنیم.

۲-۱. کیسانیه

در حقیقت «کیسان» لقب مختار بن ابی‌عبيده ثقیل بود و پیروان او را کیسانیه می‌گفتند. مرحوم مفید به نقل از سید مرتضی در کتاب فصول خود آورده است که نخستین فرقه ضاله که از امامیه جدا شد، فرقه کیسانیه بود که آنان اصحاب مختار ثقیل‌اند. این جریان که در حقیقت، ادامه جریان سیاسی-نظمی مختار محسوب می‌شد، تا زمان امامت حضرت باقر^{علی‌الله‌هی} توانسته بود خود را حفظ کند. کیسانیه که از لحاظ سیاسی از الگوی قیام مختار پیروی می‌نمود، از نظر کلامی و فکری در زمرة علویانی بود که قائل به زنده بودن محمد بن حنفیه بودند و او را مهدی می‌خوانند.

کیسانیه هرچند در قیاس با جریانات سیاسی دیگر ضعیفتر بودند، اما در درون علویان، جریانی شناخته شده بودند و بعضًا فعالیت‌های سیاسی مستقلی را در مواجهه با جریان حاکم اموی به نمایش می‌گذاشتند. به طور کلی می‌توان گفت این جریان با تکیه بر خاستگاه قیام مختار ثقیل در خون‌خواهی از شهدای کربلا و مبنای قرار دادن بحث «امامت» و «مهدویت»، در پی کسب مشروعيت و مقبولیت اجتماعی بودند.

موضع امام باقر^{علی‌الله‌هی} نسبت به کیسانیه

تعامل امام باقر^{علی‌الله‌هی} با کیسانیه و تأیید و یا رد این جریان مبتنی بر حقانیت و یا عدم حقانیت قیام تاریخی مختار بود. حضرت به صورت آشکارا قیام و اهداف قیام شخص مختار ثقیل را که کیسانیه خود را به وی منسوب می‌کردند، تأیید ننموده است. لکن امام

از دستآوردن اقدام مختار کاملاً ستایش نموده و این اقدام او را تسکین‌دهنده آلام اهل بیت علیهم السلام از حادثه عاشورا تلقی نمودند. مانند اینکه حضرت فرمودند:

لا تسبو المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج ارامنا و قسم فينا المال على العسرة؛ مختار را دشنام ندهيد؛ زيرا وي قاتلان ما (عترت) را كشت و به خون خواهی از ما برخاست؛ زمينه ازدواج زنان شيعه را فراهم ساخت و در زمان تنگ دستی، اموال را بين شيعه تقسيم نمود.^{۱۶}

البته این ستایش‌ها نسبت به دستآوردن قیام مختار است و این نکته را تأیید نمی‌کند که مختار برای برگرداندن رهبری به اهل بیت علیهم السلام قیام نموده و اهدافی خالصانه داشته است. بنابراین نمی‌توان ادله‌ای اقامه نمود که مشی انقلابی کیسانیه در آن دوران، حداقل مورد تأیید ضمنی امام بوده است.

موضع امام باقر علیهم السلام نسبت به مبانی فکری و کلامی این جریان، روشنگرانه بود. حضرت، اساس اعتقاد مهدویت محمد بن ابی حنیفه را رد نموده و این اعتقاد را احمقانه می‌دانستند. نقل است که روزی یکی از سران کیسانیه نزد امام باقر علیهم السلام آمد و در این باره با حضرت سخن گفت. حضرت به وی فرمود: «این چه حماقتی است که شما دارید! آیا شما به حال او (محمد بن حنفیه) آگاه‌ترید یا ما؟ پدرم امام سجاد علیهم السلام فرمود: خود شخصاً در مراسم غسل و کفن و دفنش حاضر بودم تا آن گاه که او را به خاک سپردم».^{۱۷}

۲-۲. زیدیه

تصور عمومی بر این است که گرایش زیدی برگرفته از مشی زید بن علی، برادر ناتنی امام باقر علیهم السلام بوده و عقایدش تحت تأثیر آن قیام قرار داشته و حرکت‌های بعدی تابع آن بوده است. «زیدیه»، فرقه‌ای از فرق شیعی است که در حقیقت، اساس آن در زمان امام باقر علیهم السلام استوار گشت. این جریان از لحاظ اصول و فروع تا حد زیادی به اهل سنت نزدیک بوده و جز در موارد محدودی، تابع کلام معتزلی و فقهه حنفی است. با این حال به لحاظ سیاسی، ماهیت شیعی داشته و ارباب ملل و نحل نیز آن را از جمله فرقه‌های شیعه می‌شناسند.^{۱۸} در باره زید، روایات فراوانی نقل شده است که جمع‌بندی آن‌ها کار دشواری است. در برخی از روایات، زید کاملاً توسط امام باقر علیهم السلام و امام صادق علیهم السلام تأیید شده و در برخی دیگر با نوعی ابهام و تردید با قضیه برخورد شده است. نهایت آنچه به طور مثبت از

روایات مربوط به زید بر می‌آید، آن است که امامان شیعه به زید خوشبین بوده، قیام او را از لحاظ انگیزه تأیید کرده و حتی فرموده‌اند که زید در صورت پیروزی، حق را به اهله واگذار می‌کرد.^{۱۹}

به هر حال، جریانی که بعداً به نام زیدیه نام‌گذاری شد، سؤالات بسیاری را پیرامون حقانیت و مشروعتی این جنبش اجتماعی برانگیخته است. گرچه زید بن علی، قیام معروف خود را هفت سال پس از شهادت امام باقر^{علیه السلام} در کوفه عملی کرد، اما وجود زید در زمان حیات امام باقر^{علیه السلام} نیز تردیداتی را در رابطه با زعامت او به وجود آورده بود. در این زمان، عده‌ای از شیعیان به دلیل اینکه آگاهی کافی در باره امامت امام باقر^{علیه السلام} به آن‌ها نمی‌رسید، در میان حضرت و برادرش زید مردد شدند و این امر موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه شد.^{۲۰} نکته‌ای که همگان به آن اذعان دارند اینکه زید از لحاظ شخصیتی از علمای بزرگ اهل بیت بود؛ تا جایی که هشام بن عبدالملک، آخرین خلیفه اموی دوران امام باقر^{علیه السلام} از وجود او وحشت داشت و همیشه او را تحت نظر می‌گرفت تا اینکه بالآخره جریانی را به وجود آورد که زید را ودار به قیام در کوفه نمود. این قیام در سال ۱۲۲ ق اوج کنش سیاسی- اجتماعی جریان زیدیه بود، اما باید گفت که اگر چه زید در دوران حیات باقرالعلوم^{علیه السلام}، به دنبال تشکیل یک جنبش انقلابی بود و از همین روی این جریان در ذیل گفتمان تقيه امام نمی‌گنجید، اما این نکته را هم باید ذکر کرد که جریان زید بن علی در زمان امام باقر^{علیه السلام}، چالش‌گر جریان امام^{علیه السلام} به شمار نمی‌آمد.

موقع امام باقر^{علیه السلام} نسبت به زیدیه

پیش‌بینی امام باقر^{علیه السلام} از قیام خونین زید مورد اجماع مورخان است. عده‌ای بر این باورند که حضرت، زید بن علی را از قیام علیه خلافت هشام بن عبدالملک نهی نموده است. اما عده‌ای معتقدند که امام باقر^{علیه السلام} از نهضت برادرشان حمایت کامل نموده‌اند و پیش‌اپیش از قیام و نهضت زید که آسیبی سخت بر پیکر حزب حاکم اموی متوجه ساخت، تحلیل می‌کنند. در روایت این عده، حضرت باقر^{علیه السلام} از زید به عنوان کشته راه حق یاد نموده و مخالفان و قاتلان او را لعن و نفرین می‌کنند؛ ان اخی زید بن علی^{علیه السلام} خارج فمقتول علی الحق، فالویل لمن خذله و الویل لمن حربه والویل لمن قاتله؛ برادرم زید بن علی بر ستم شورش می‌کند و در راه حق کشته می‌شود. وای به آن کسی که به وی آسیب رسانده و با وی بستیزد، وای بر آن کسی که وی را به قتل رساند.^{۲۱}

در مقابل، برخی روایتی را از امام صادق نقل می‌کنند که فرمود:

خدا عمویم زید را رحمت کند. او نزد پدرم آمد و گفت: می‌خواهم بر این حکومت گردنش کش خروج نمایم. امام فرمود: این کار را نکن که می‌ترسم کشته و در میان کوفه بر دارآویخته شوی. ای زید، مگر نمی‌دانی که هیچ یک از فرزندان فاطمه پیش از خروج سفیانی بر هیچ یک از حکمرانان خروج نمی‌کند؛ مگر اینکه کشته شود.^{۲۲}

با توجه به تنافی ظاهری این روایت و روایات پیشین، برخی از پژوهشگران تنافی را رد نموده و معتقدند حضرت باقر^ع نسبت به جریان زیدیه نظر مثبت داشته و نهی امام را در روایت اخیر، نهی ارشادی دانسته‌اند، نه تحريمی. بدین معنی که امام با این سخن در صدد آن بوده است تا زید و یارانش را از کشته شدن باز دارد، نه اینکه اساس حرکت غیورانه و برخواسته از عدالت طلبی او را نهی کند.^{۲۳} البته ارزینا لالانی، اسلام‌شناس معاصر غربی از حیث مبنای کلامی میان امام باقر^ع و زید معتقد به تفاوت است. عبارات او نشان می‌دهد که اندیشه و عمل زید با امام باقر^ع همسویی کامل نداشته است. او می‌نویسد:

امری که مسلم است اینکه امام محمد باقر بر خلاف زید، به متول شدن به شمشیر نمی‌اندیشید. در عوض، مردم به خاطر دانش و علم وسیع او که برایش لقب «باقر العلوم» را به ارمغان آورده بود، به سوی او جذب شدند. نظرهای وی درباره امامت، تأثیری ژرف بر تعدادی از مردم داشت و اینان پیروان دائمی او و خانواده‌اش شدند. بر خلاف زید و پشتیبانانش، مکتب امام باقر^ع بر آن بود که نهاد امامت موروثی [انتسابی] است و نیازی به خروج امام برای اثبات امامتش ندارد. به این ترتیب، امام باقر، نظریه امامت غیر انقلابی را عرضه می‌داشت. این نظریه‌ای مهم و به موقع بود که نکته اصلی و اساسی در دعوی امامت کردن تلاش برای رسیدن به قدرت، یعنی قدرت سیاسی بود.^{۲۴}

۲-۳. جریان تابع امام محمد باقر^ع

جریانات کیسانیه، زیدیه و... اگرچه در دایره جریانات علوی شناخته می‌شوند، اما در

بسیاری از منابع، هنگامی که از جریان علوی نام برده شده، متناظر به جریانی بوده که امام محمد باقر^ع در ادامه سلسله ائمه پیشین، هدایت آن را بر عهده داشتند. خصلت انتصابی بودن امام، یکی از نکات مهم اساسی در نظریه‌ای بود که امام محمد باقر^ع مطرح می‌ساخت. وی سعی داشت تا در آن دیده‌ها و عقاید مهم، آشفته و پراکنده امامت که در آن زمان شایع بود، نظمی پذیرد. آن دیده نصب امام، نوعی محدودیت و مانع در راه همه کسانی که فکر می‌کردند می‌توانند ادعای امامت کنند، و به این ترتیب، مجوزی برای رهبری و امامت به دست آورند، ایجاد می‌کرد.

به دلیل اصل پنهان‌انگاری گفتمان تقیه، شناخت کنش‌های سیاسی این جریان تا حدود زیادی در لایه‌های مصلحت‌اندیشی امام باقر^ع پنهان می‌ماند. چرا که امام باقر^ع بر خلاف برادرشان زید، متولی شدن به شمشیر را چاره کار حزب اموی نمی‌دانستند. امام باقر^ع با تکیه بر تبیین اصل امامت و با تاکید بر نص امام، مقصودشان آن بود که امام، مرجعیت و اقتدار خود را از خداوند دارد، نه از یک عامل انسانی یا از بیعت مردم عادی.^{۲۵} این مبنای نظری، حضرت را نسبت به دیگر جریانات علوی در منزلت فراتری قرار داده بود. بهویژه اینکه در عراق و حجاز، بهترین موقعیت به نفع اهل بیت بود و چنان‌چه گذشت، لقب «امام مردم عراق» و «باقرالعلوم»، زمانی به حضرت تعلق گرفت که رهبری حضرت، حداقل در این دو منطقه تثییت گشته بود.^{۲۶} بر اساس روایت تاریخ گرچه تیره‌هایی از علویان هم عرض با امام باقر^ع، مدعی زعامت معنوی و سیاسی شیعیان بودند، اما امام باقر^ع پس از شهادت پدرشان به سرعت توانستند بخش عظیمی از دوستداران اهل بیت^{علیهم السلام} را به سمت خویش جذب کنند. «در این زمان، شیعه به طور دسته جمعی به حضور امام محمد باقر^ع می‌رسیدند. نخستین کسانی که در این امر پیشقدم شدند عبارت بودند از: مسیره العبدی، ابوعکرمه السراج، محمدبن خنیس و حیان العطار.»^{۲۷}

از این پس، امام باقر^ع به مبلغان خود دستور دادند که در خراسان متمرکز شوند؛ شهری که بسیار متشنج بود و اهالی آنجا بیش از هر جای دیگری از بنی‌امیه خشمگین بودند. امام باقر^ع مسیره را به عراق و سه نفر دیگر یاد شده را به خراسان فرستاد و به آنان سفارش نمود که برای او و اهل بیت با مهربانی، اما مخفیانه دعوت کنند.^{۲۸} این روایت به خوبی آمد و شد امام باقر^ع را میان گفتمان‌های تقیه و اصلاح نشان می‌دهد؛ به نحوی که فرستادگان حضرت به عراق و خراسان مستقیماً به جریانات خارج از حکومت

مانند خوارج ارتباط برقرار نموده و روشنگری می‌کنند، اما بر اساس توصیه امام، نسبت به تبلیغ مکتب شیعه در برابر حزب حاکم، به پنهان کاری توصیه می‌شوند.

این مبلغان حتی با رهبران خوارج در تعامل بودند تا راههای دعوت به سوی امام را جستجو نموده و اسباب موقعیت و گسترش را به او بگویند.^{۲۹} شکل‌گیری موقعیت برتر اجتماعی، زمینه تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی امام را (هرچند در ذیل گفتمان تدقیق) فراهم ساخته بود. به گونه‌ای که این تشکل به منزله بزرگ‌ترین جریان چالش‌گر علیه حاکمیت دیکتاتوری حزب اموی به شمار می‌رفت. همین موضوع باعث شده بود که حزب حاکم، حساسیت فراوانی نسبت به این تشکل داشته باشد و همواره از موقعیت امام باقر^{العلیله} در وحشت به سر برد. آنان تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی حضرت را زیر نظر داشتند و حتی امام^{العلیله} را به پایتخت حکومت خویش فرا خواندند تا اقتدار خود را به رخ امام کشیده و حضرت را از فرجام تلاش‌های سیاسی‌شان بر حذر دارند.^{۳۰}

۳. جریانات مستقل

جریانات مستقل مهم فکری- سیاسی در دوران امامت باقرالعلوم^{العلیله}، از آن جهت اهمیت دارند که نتیجه کار آنان در فرجام کار امویان بسیار مؤثر واقع شد. گرچه نهضت‌های بسیاری در این دوران، که قلمرو خلافت امویان به حد اعلیٰ رسیده بود، شکل می‌گرفت، که عمدتاً خارج از حوزه مناطق عربی، به ویژه در خراسان اتفاق می‌افتد، اما به نظر می‌رسد که در این دوران، پایگاه جریان‌های مهم چالش‌گر حزب اموی کماکان در سرزمین‌های عربی قرار داشت. صرف نظر از جریان پیچیده علویان، سه جریان مهم «مرجئه»، «خوارج» و «عباسیان» در رابطه با جریان حاکم اموی به منزله تهدید جدی تلقی می‌شدند.

۴-۱. مرجئه

در دوران امامت حضرت باقرالعلوم^{العلیله}، جریانی وجود داشت که به «مرجئه» شهرت یافته بود. مبانی فکری و کلامی خاص، این جریان را به سال‌ها قبل از دوران امامت حضرت باقر^{العلیله} عودت می‌دهد. این مبانی، مرجئه را از تبدیل شدن به جریان سیاسی باز می‌داشت. گویا ضعف دستگاه خلافت امویان در پاره‌ای از مقاطع و انحرافات آشکار برخی از خلفای اموی، این جریان را به تغییر مبانی و تبدیل شدن به جریان سیاسی وسوسه



نمود. لذا در اوایل دوران امامت امام باقر^ع، جریان کلامی مرجئه تبدیل به جریان فکری - سیاسی مخالف امویان شد که این راهبرد را تا پایان کار امویان حفظ نمودند. اصل مهم فکری این جریان این بود که هر کس به اسلام گروید و به یگانگی خدا و نبوت پیامبر شهادت دهد، هر گناهی که مرتکب شود نباید او را کافر خواند، بلکه باید کار او را با خدا واگذشت.^{۳۲} در حقیقت، این گروه به عنوان آنتی ترور خوارج به شمار می‌آمد که عقیده داشتند مسلمانان با ارتکاب کبیره کافر می‌شود. اما مرجئه معتقد بودند که مسلمان با ارتکاب کبیره کافر نمی‌شود. از این رو در وهله اول، سیاست خود را بر سکوت و اطاعت محض از امویان استوار نموده و معتقد بودند امام مسلمین اگر مرتکب کبیره هم شود، از مسلمانی خارج نمی‌شود و لذا واجب الطاعه است و نمازی که به امامت او اقامه گردد، معتبر است.^{۳۳} از این رو این گروه در ابتدا متحد بنی امية محسوب شده و با شیعه و خوارج دشمن بودند، اما در عقاید خود تا حدی با محافظه کاران یعنی اهل سنت موافقت داشتند.

اگرچه مرجئه تا مدت‌ها آشکارا از حکومت امویان پشتیبانی می‌کردند اما این کار آنان بلاشرط نبود. در حقیقت، «مرجئه» زمانی تبدیل به یک جریان سیاسی شدند که از لحاظ مبانی فکری تغییر موضع داده و در جبهه مخالف جریان حاکم اموی قرار گرفتند. از این رو مرجئه با جنبشی که به ریاست عبدالرحمن بن اشعث بر ضد بنی امية قیام کرد، ائتلاف کردند. همین ائتلاف را با جنبشی که بعدها زید بن مهلب (۱۰۲ق) بر پا کرد، نیز انجام دادند و به آن، رنگ قیام اجتماعی و مذهبی دادند. در این قیام، پیروان مرجئه مانند ابی رویه و ثابت قطنه و همه مرجئیان به ابن مهلب پیوستند و اصول ارجاء کماکان شعارهای این جنبش بود. درخواست عدالت، مساوات، شوری و سرکشی از اطاعت خلیفه در مطالبات آن‌ها نهفته بود. با شکست ابن مهلب، جنبش مرجئه زیر فشار شدیدی قرار گرفت. بدین گونه، رجائی که طرفدار حکومت اموی بود، به دشمن آنان مبدل شد.^{۳۴}

جریان مرجئه که اینک یک جنبش سیاسی محسوب می‌شد، تا پایان امامت باقر^ع، خود را حفظ کرده بود. در دوره خلافت هشام بن عبد‌الملک (۱۰۵-۱۲۵ق)، حکومت عراق به دست خالد بن عبد‌الله سپرده شده بود. وی با تفتیش عقاید، سران مرجئه شام از جمله غیلان دمشقی را کشت. او در عراق نیز همین راه را طی کرد و خون بسیاری از مرجئان را ریخت. گویند سنگدلی خالد نسبت به مرجئه به حدی بود که در روز عید قربان، جعده بن درهم که از سران رجاء بود را به جای یک گوسفند سر برید.^{۳۵} البته

این جریان تا پایان خلافت امویان (۱۳۲ ق) کمابیش وجود داشت، اما با برآفتدن امویان، جریان رجاء نیز در دل جریانات بعدی هضم گردید.

موقع امام باقر^ع نسبت به مرجه

اصل محوری اندیشه مرجه در ابتدا تساهل افراطی و بی‌قیدی نسبت به فروعات دین بود. لذا این جریان در برابر اموی‌ها تا مدت‌ها دست به توجیه‌گری می‌زدند. لذا حضرت باقر^ع مرجه را از فرجام شانه خالی کردن از مسئولیت و سازش با منحرفان اموی بر حذر می‌داشتند و این عمل آنان را دشمنی با اهل بیت^ع تلقی می‌کردند. بر این حسب، امام، مسلمانان را از پیروی این جریان بر حذر داشته و آن‌ها را لعن می‌نمودند. آن حضرت می‌فرمودند: خداوند جماعت مرجه را لعنت کند که آن‌ها در دنیا و آخرت دشمنان ما هستند.^{۳۰} البته لعن حضرت به معنای کناره‌گیری و قطع ارتباط با آنان نبود. لذا امام^ع در مواجهه با این جریان نیز گفتمان اصلاح را پیاده نموده و در نقد باورهای آنان و تصحیح انحراف پدید آمده در میان آنان در فرصت‌های مختلف و در مناظره‌هایی با آنان شرکت می‌نمودند. روزی عمرو بن قیس از رهبران وقت مرجه و برخی از شاگردانش نزد امام محمد باقر^ع آمده و دیدگاه خود را درباره ایمان این گونه مطرح نمودند:

«ما اهل دعوت و ملت خود را با انجام معصیت و گناه از دایره ایمان خارج نمی‌سازیم»
امام باقر^ع در رد آنان فرمودند: أما رسول الله ﷺ فقد قال لا يزنى الزانى و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن؛ همان پیامبر خدا فرمود که زناکار زنا نمی‌کند حال آنکه مؤمن باشد و سارق سرقت نمی‌کند و حال آنکه مؤمن باشد.^{۳۱} در واقع، امام باقر^ع با تفکیک ایمان از اسلام، ایمان را مرحله‌ای از اسلام معرفی می‌کنند که باعث جلوگیری از ارتکاب گناه می‌شود. لذا برداشت مرجه از ایمان زیر سؤال رفته، امکان قضاؤت و داوری درباره فرد معصیت‌کار مبنی بر مخدوش شدن ایمان وی فراهم می‌گردد و ایمان، ارتباط وثیقی با عمل پیدا می‌کند.

از لحاظ سیاسی، موقع امام در برابر تغییر موقع مرجه و تبدیل شدنشان به جریان انقلابی، بی‌طرفی بود. شاید این موقع به آن دلیل بود که مرجه استقلالاً علیه اموی‌ها دست به قیام نمی‌زدند و غالباً به جریان‌های دیگر می‌پیوستند و یا به آن دلیل که حضرت، منازعه اموی‌ها و مرجه را جدال دو جریان باطل تلقی می‌کردند که این امر منجر به تضعیف هر دوی آن‌ها می‌شد و فشار دستگاه خلافت را نسبت شیعیان کاوش می‌داد.

۲- خوارج

جريان خوارج در کنار جريان علوی از قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین جريانات اعتقادی، سیاسی و اجتماعی چالش‌گر امويان به شمار می‌آمد. اين جريان که پس از جنگ صفين و ماجراي حكمت ميان سپاه امام على^ع و معاویه شکل گرفت، تا انتهای خلافت امويان، خود را حفظ نمود. از جمله در دوران امامت امام باقر^ع خوارج گرچه پيش از آن، به ويژه در دوران حکومت حجاج بن یوسف در عراق، ضربات سهمگينی را متحمل شده بودند، اما توانسته بودند شاكله فكري و سیاسی خود را حفظ کنند. خوارج در ابتدا از دشمنان سرسخت امويان به شمار آمده و آنان را غاصبان خلافت می‌پنداشتند. نازاري‌های سیاسی در قلمرو اسلامی و سیاست بی‌رحمانه حجاج عليه آنان، در تشویق‌شان به ادامه مبارزه عليه خلافت نقش داشت. آنان نظام جدیدی در بسیج اجتماعی و نظامی بنا نهادند که بر حرکت سریع در حفظ رهبری تکیه داشت، همان عاملی که باعث ادامه حرکتشان شد. در زمان عبدالملک مروان (۶۵-۷۵ق)، نخستین موضع سیاسی منظمی که خوارج اتخاذ کردند، هم‌پیمانی با عبدالله بن زبیر در مکه بود.^{۳۷} پس از آن، خوارج، دامنه فعالیت خود را به خارج از سرزمین‌های عربی گسترش داده و خراسان، مقصد بعدی آنان بود. در تاریخ یعقوبی آمده است از آنجا که اغلب فعالیت‌های خوارج در ایران انجام می‌شد، بسیاری از موالی به آن‌ها ملحق شدند. اين امر، امتیاز مهمی برای خوارج بود. به ويژه که ايراني‌ها از شجاعت کافی برخوردار بودند؛ آن چنان که گفته شده: الموالی اشجع الخوارج و اشدهم جساره.^{۳۸}

اگر بخواهيم کارنامه سیاسی خوارج را در محدوده زمانی امامت باقرالعلوم^ع بررسی کنيم، باید گفت که جنبش خوارج در اوائل دوران خلافت ولید و سليمان بن عبدالملک که به عنوان اولین خلفای عصر امام محمد باقر^ع به حساب می‌آيند، از شوک حاصل از بيرحمى‌های حجاج بن یوسف خارج شده و رفته رفته در عرصه سیاسی- اجتماعی، خود را نشان می‌دادند. اما سیاست ولید و سليمان عليه آنان هرچه بيشتر سختگيرانه می‌شد. در بعضی روایات تاريخی، کشتار خوارج به سليمان و در برخی اين کار به ولید نسبت داده شده است.^{۳۹} اما تعامل خوارج در زمان حکومت عمر بن عبدالعزيز، به دليل سیاست‌های صلح‌جويانه او وارد فضای جدیدی شد. ابن سعد به نقل از واقدي و او به نقل از کسانی که معاصر شورش خوارج در اين زمان بودند، می‌نويسد که خوارج، پيوسته بر تکفیر خلفای پيشين اموي به سبب ارتکاب ظلم و ستم اصرار می‌ورزیدند و از عمر می‌خواستند آن‌ها را

لعن کند. اما عمر از این کار امتناع می‌ورزید. لذا خوارج به تقبیح و سرزنش عمر برخواستند و او را به دورویی متهم کردند و با کارگزار وی در کوفه به نبرد پرداختند.^۳ متن عبارت ابن سعد در طبقات چنین است: «محمد بن عمر از قول عبدالحمید عمران و او از قول عون بن عبدالله بن عتبه گفت: عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود مرا به سوی خوارج که بر او شوریده بودند، فرستاد. من با آنان صحبت کردم و گفتم چرا از او در خشم اید؟ گفتند: چون از لعن و نفرین خلفای پیشین اموی امتناع می‌ورزد و این کار وی دورویی و نفاق است. عون می‌گوید: عمر از جنگیدن با ایشان خودداری کرد تا آنکه دست به غارت اموال زدند و راهزنی کردند. عبدالحمید، این مسائل را به عمر گزارش داد و عمر به او نوشت: هرگاه دست به غارت اموال زدند و در راهها ایجاد ناامنی کردند با آنان بجنگ که مردمانی نجس و پلیدند.»^۴ بنا به نقل طبری، نبرد خوارج و سپاه عمر در سال ۱۰۰ هجری اتفاق افتاد که رهبری خوارج را در این جنگ که به شکست خوارج انجامید، شخصی به نام بسطام از قبیله بنی یشکر بر عهده داشت.^۵ پس از خلافت عمر بن عبدالعزیز، خوارج در نقاطی که نفوذ داشتند، خود را حامی ضعیفان و مستمدیگان و مخالف ستمگران قلمداد کردند، مثلاً بربان آفریقا که می‌خواستند از زیر نفوذ امویان در آیند، را با فرستادن سلاح کمک کردند.^۶ در زمان خلافت یزید بن عبدالملک (۱۰۵-۱۰۱ ق) بار دیگر خوارج تحت فرماندهی «شوب» علیه امویان قیام کرد و در چند جنگ، آنان را شکست داد. مسلمة بن عبدالملک از طرف خلیفه به امیری کوفه منصوب شد و لشکری را به جنگ شوب فرستاد. در این جنگ، خوارج شکست خوردند و تنها گروه اندکی جان به در برند (۱۰۱ ق).^۷ اما حضور خوارج در زمان هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ ق)، که طولانی‌ترین مدت خلافت را در عصر امامت امام باقر علیه السلام داشت، دو مرحله‌ای بود. هشام در بدو خلافت ابتدا در برابر خوارج از در نرمش در آمد؛ چنان‌که این فرقه مدتی آرام گرفت. به گفته یعقوبی، هشام، رهبران خوارج را به حضور خود فرا خواند و آنان را به قبول حکومت خویش قانع نمود. به گفته یعقوبی، هشام، خوارج را نزد خود گرد آورد و گفت ای گروه از خدا بترسید و جهاد را واگذارید، پس با وی بیعت کردند.^۸ اما پس از چندی، خوارج به تحریک عباسیان علیه حکومت هشام برخواستند و نقش مهمی را در کمک به عباسیان در برانداختن امویان ایفا نمودند.

موقع امام باقر (ع) نسبت به خوارج

رویکرد امام باقر^ع نسبت به خوارج نیز در ذیل گفتمان اصلاح قرار داشت. روایت‌های بسیاری از ملاقات و مناظرات کلامی و علمی میان حضرت و سران خوارج گزارش شده است که محور اصلی این ملاقات‌ها را مناظره درباره جریان حکمیت تشکیل می‌داده است. طبرسی در احتجاج، روایت طولانی را آورده است که در آن، محتوای دیدگاه امام نسبت به خوارج را به خوبی نشان می‌دهد. بر اساس این روایت، حضرت باقر^ع به اصحاب خود می‌فرمود: «به این پیمان گریزان خوارج بگویید، چگونه بر جدایی از علی^ع گردن نهادند و با وجود اینکه خونشان را پیشتر در راه فرمانبرداری از او ارزانی داشتند و در خشنود کردن خدا بر هم پیشی می‌گرفتند [از فرمانش بر تافتند] و اگر به شما گفتند که ما بر حکم الهی گردن نهاده بودیم و شعار «لا حکم الا الله» سر دادند، در پاسخ بگویید: مگر خدا حکمیت را در دین خود نپذیرفته است؟ مگر در این آیه، داوری را [در رابطه با اختلاف میان زوجین] به دو نفر واگذار نکرده است که فرمود: فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یرید اصلاحاً یوفق الله بینهم (نساء / ٣٠).^٦

مرحوم کلینی در کافی، روایتی را نقل کرده که در آن امام باقر علیه السلام با عبدالله بن نافع بن ازرق، یکی از سران خوارج مناظره مفصلی را در باره حقانیت حضرت علی علیه السلام در ماجراهی حکمیت انجام می‌دهد. تا اینکه نهایتاً وی پس از قبول شکست، خطاب به امام می‌گوید: تا وقتی که رشته سپید از رشته سیاه، شب از صبح برای شما نمایان گردد؛^{۴۷} الله اعلم حیث يجعل رسالته؛ به درستی خداوند می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد

از لحاظ سیاسی، امام باقر علیه السلام در برابر نهضت‌های مسلحانه‌ای که خوارج، آن‌ها را ترتیب داده بودند، موضعی بی‌طرفی داشته و هیچ‌گونه مستندی مبنی بر تأیید یا رد آن حضرت نسبت به این تلاش‌ها در دست نیست؛ چرا که آن حضرت از یک طرف نمی‌خواستند رهبران این نهضت‌ها یا حاکمان و خلفای اموی از موضع آن حضرت برای منافع خود بهره‌برداری نمایند، و از دیگر سو، آن حضرت در نظر داشتند روح قیام و نهضت در میان جامعه باقی بماند. این هدف را خوارج در آن مقطع علی‌رغم انحراف فکری و دشمنی پنهانشان با اهل بیت علیه السلام، تأمین می‌نمود.^{۴۸}

۳) این جمله در اینجا کنایه از این است که: «مطلوب برایم روشن شد».

۳-۳. جریان عباسیان

جریان عباسی در بدرویش، قرابت بسیاری با علویان داشت. در حقیقت، خاستگاه هر دو جریان، بازگشت به بنی‌هاشم بود. ابوهاشم، آخرین امام شیعه کیسانیه در سال ۹۸ ق در گذشت؛ در حالی که فرزندی نداشت. عباسی‌ها از این فرصت استفاده کردند و با شیعه کیسانیه متحد شدند. علی بن عبدالله عباس به اعتبار اینکه مسن‌ترین فرد قوم در هر دو شاخه، هاشمیان بود و بدون اینکه کسی با او مخالفت یا در آرمان‌های او شک کند، سخن‌گوی آنان شد. طبیعی بود که اهل بیت به هر تشکیلاتی که دعوت به آل محمد می‌کرد، با صرف نظر از خاندانی که بدان وابسته بود، رضایت می‌داد.^{۶۹}

در دوران امامت باقر^{علیه السلام}، شخصی به نام محمد که پسر علی بن عبدالله بن عباس بود در عرض امامت امام باقر^{علیه السلام}، مدعی امامت بود. این جریان با استناد به خدمات عباس بن عبدالملک عمومی پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم}، زعامت دینی و سیاسی مسلمانان را حق فرزندی از نسل عباس می‌دانستند. عباسیان در زمان امامت امام باقر^{علیه السلام} در مقایسه با خوارج و علویان، جریان قدرتمندی به شمار نمی‌آمدند. به همین دلیل، تحرکات سیاسی آنان از چشم حزب حاکم اموی اغلب پنهان می‌ماند. در حقیقت، عباسیان از سال ۹۸ ق که در صحنه ظاهر شدند، قدرتشان رفته رفته در حال رشد بود تا اینکه در اواخر سال‌های امامت امام باقر^{علیه السلام}، آنان قدرتمندتر از سایر جریانات، نظام سیاسی امویان را تهدید می‌نمودند. در حقیقت، دلیل موفقیت آنان در این بود که آنان جریان گسترده سیاسی-اجتماعی را از منطقه عراق و شامات خارج نموده و به سایر بلاد، بهویژه منطقه خراسان کشاندند؛ در حالی که سایر جریانات عموماً در حوزه جغرافیای سرزمین‌های عربی فعال بودند.

رفتار خلفای اموی با جریان عباسی در دوران امامت حضرت باقر^{علیه السلام} دو مقطع حساس داشت. در مقطع اول که در حقیقت، زمان نُصیح گرفتن آنان بود، با خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق) مقارن شده بود. رفتار سلیمان با علی بن عبدالله بن عباس، بسیار محترمانه بود. او علی بن عبدالله را از محل تبعیدش در «حمیمیه» به دمشق باز گرداند و با او مهربانی و خوشرفتاری کرد. او زندانیان عباسی را آزاد و تبعیدیان را مورد عفو قرار داد.^{۷۰} البته باید گفت که تا این زمان، امویان حرکت علی بن عبدالله بن عباس را در ذیل جریان علوی می‌شناختند و عباسیان، گروه مستقل و شناخته شده‌ای نبودند.

مسعودی در التنبیه، روزگار جریان تازه جان گرفته عباسیان را چنین تشریح می‌کند:



آغاز دعوت عباسیان در کوفه و خراسان و ولایات دیگر از سال صدم هجری بود؛ زیرا ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه به سال نود و هشتم نزد سلیمان بن عبدالملک رفت و سلیمان از دیدن او اظهار شگفتی کرد و حوانجش را برآورد و پس فرستاد و یکی را همراه او کرد که در راه مسمومش نمود. چون ابوهاشم این را بدانست، به سوی محمد بن علی بن عباس بن عبدالمطلب رفت که در آن زمان در حمیمه بود. اسرار دعوت را با او گفت و دعوتگران را به او شناسانید و بدو خبر داد که خلافت به فرزندان وی می‌رسد و نصیب پسری می‌شود که از زن حارثی آمده است و بگفت تا پس از سال صد دعوت را نشر دهند. وقتی وفات محمد در رسید، پسر خود ابراهیم را وصیت کرد و کار دعوت با او شد و "ابرهیم امام" نام گرفت.^{۵۱}

مالحظه می‌شود که تا این زمان جریان عباسی وزنه چندانی در برابر دستگاه اموی به شمار نیامده و از سوی حاکمان دمشق نیز جدی گرفته نمی‌شوند تا اینکه این جریان چنان قدرتمند شده و شبکه پیچیده‌ای ایجاد می‌کند که هشام بن عبدالملک، اولین خلیفه‌ای است که خطر را احساس نموده و دست به کار می‌شود. حرکت عباسیان در دوران خلافت هشام بن عبدالملک رو به خشونت نهاد و گسترش یافت و شبکه‌های آن، بسیاری از شهرها را در برگرفت. این حرکت در خراسان با نیروی بیدادگرانه‌ای شناخته می‌شد. در آغاز، حکومت‌ها از فعالیت داعیان آگاهی نداشتند، ولی بعد از اینکه مسئله برای آنها روشن شد، آنان را تحت تعقیب قرار دادند و گهگاهی اشخاصی را به اتهام وابستگی به آنان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند.^{۵۲}

لازم به ذکر است که عباسیان، جریان مهم و قدرتمندی را که به تازگی در سرزمین‌های شرقی مانند خراسان شکل گرفته بود و «جنپیش موالیان» نامیده می‌شد، در خود هضم نمود. به عقیده نویسنده کتاب «دولت امویان»؛ به نظر می‌رسد که این گروه سیاسی (موالی) در دوران مروانیان، فقط در چارچوب دعوت عباسیان جلوه‌گر شد؛ زیرا آنان به مساوات با اعراب در داخل این حرکت امید داشتند، از این رو عباسی‌ها و امدار مردم و سرزمین ایران هستند؛ چون خراسان، نخستین عرصه رویارویی آنان با اموی‌ها بود.^{۵۳}

به هر حال، جریان عباسیان که تا پایان دوران امامت امام محمد باقر^ع جریان فکری- سیاسی مهمی بهشمار نمی‌آمد، توانست به صورت سازمان یافته و با سیاست

پنهان کاری و شعار فریبند «الرضا من آل محمد»، بخشی از جوامع مختلف اسلامی و گروههای مبارز را با خود همراه کند و سرانجام با قیام سیاه‌جامه‌گان در خراسان، خلافت امویان را در سال ۱۳۲ق براندازد.

موضع امام باقر^{علیه السلام} نسبت به عباسیان

دیدگاه امام محمد باقر^{علیه السلام} در مورد بنی عباس و روش و منش آنان همان دیدگاه ایشان در قبال اموی‌هاست. الا اینکه در آن دوران، عباسیان جریان چندان قدرتمندی نبودند و در کنار سایر جریانات، تهدیدکننده اموی‌ها تلقی می‌شدند. لذا صحبت از گفتمان تقیه در قبال عباسیان توجیهی ندارد. اما دلیل مشابهت دیدگاه امام میان امویان و عباسیان به توان پیش‌بینی حضرت از سرانجام کار عباسیان مربوط می‌شود. یعنی عباسیان گرچه در دوران امامت امام باقر^{علیه السلام} خطری برای شیعیان محسوب نمی‌شدند، اما امام باقر^{علیه السلام} با درک صحیح از اهداف و آینده این جریان، سرانجام، مشی آنان را مشابه با آنچه اموی‌ها در قبال شیعیان اعمال می‌کردند، پیش‌بینی می‌نمودند. پیش‌بینی امام در این بود که عباسیان نیز حکومت‌داری را همانند گوشت قربانی تلقی خواهند نمود که آنان در آن زمان، سهمی از آن نداشتند. حضرت آگاه بودند که عباسیان اگر خود را جانشینان رسول خدا^{علیه السلام} می‌خوانند، این عناوین صرفاً برای رسیدن به قدرت است. حضرت در همان زمان به عده‌ای از بنی عباس فرمودند:

وَاللَّهِ لَا يَمْلِكُ بَنُو أُمَّيَّةٍ يَوْمًا إِلَّا مَلَكْتُمْ مَثْلِيهِ وَلَا سَنَةً إِلَّا مَلَكْتُمْ مَثْلِيهَا
الصَّبِيَّانَ مِنْكُمْ كَمَا تَلَقَّفَ الصَّبِيَّانُ الْكَرْهَ؛ بَهْ خَدَا قَسْمٌ بَنُو أُمَّيَّةٍ هِيجَ رُوزَى حُكُومَتَ
نَكَرَدَنَدَ؛ مَكْرَ اِنْكَهْ شَمَا مَانَدَ آنَهَا حُكُومَتَ كَنَيدَ وَ هِيجَ سَالَى رَا آنَانَ حُكُومَتَ
نَكَرَدَنَدَ؛ الا اِنْكَهْ شَمَا مَانَدَ آنَهَا عَمَلَ كَنَيدَ. شَمَا مَثْلَ بَنُو أُمَّيَّةٍ حُكُومَتَ رَا هَمَانَدَ
تُوبَ بازَى بَجَهَهَا، بَيْنَ خَوِيشَ دَسَتَ بَهْ دَسَتَ خَوَاهِيدَ نَمَودَ.^{۱۰}

بر این حسب، موضع امام نسبت به عباسیان نیز در ذیل گفتمان اصلاح و روشنگری جای می‌گیرد.

فرجام سخن

تمرکز این نوشتار بر جریان‌شناسی فکری- سیاسی عصر امامت امام باقر^{علیه السلام} بود؛



هرچند تاریخچه بسیاری از جریانات فکری- سیاسی که از آن‌ها بحث شد، به پیش از آغاز امامت باقرالعلوم^ع باز می‌گردد. در رابطه با شناخت جریانات سیاسی مقطعی از تاریخ امویان (۹۵-۱۱۴ ق) که مصادف با امامت نوزده ساله امام باقر^ع است، این نتیجه حاصل می‌شود که عصر امامت امام باقر^ع، عصر کش و قوس‌های جریان‌های خرد و کلان فکری- سیاسی بوده است. گرچه برخی از این جریان‌ها ریشه در دهه‌های نخست اسلام داشتند و تعدادی از آن‌ها تا قرن‌ها پس از امامت امام باقر^ع نیز ادامه حیات دادند. اما مشخصاً در دوران امامت امام باقر^ع، دو جریان کلان امویان حاکم و مخالفانشان وجود داشتند که اولی برای حفظ وضع موجود و دیگری برای تغییر پا به عرصه سیاست گذاشته بودند. در میان مخالفان هم وحدت رویه مشخصی وجود نداشت. برخی از جریانات در پاره‌ای از مقاطع، سیاست محافظه‌کاری را پیشه می‌نمودند و برخی از جریانات از همان ابتدا انقلابی عمل می‌نمودند. اما امری که میان آن‌ها مشترک بود، اینکه تمام جریانات آن دوره به جز جریان تابع امام باقر^ع، در نهایت با شدت و ضعف ابتداءً یا تدافعاً درگیر خشونت می‌شدند.

به طور کلی، صرف نظر از قیام‌ها و شورش‌های بسیاری که در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی علیه خلافت اموی صورت می‌پذیرفت و غالباً هم صبغه شخصی داشت، جریاناتی همانند طیف‌هایی از جریان علوی، جریان خوارج، جریان مرجه و جریان عباسی، غالب شاخصه‌های جنبش اجتماعی در مفهوم امروزی را با خود داشتند که مؤلفه‌های اصلی جنبش اجتماعی عبارتند از: رفتار جمعی، کنش یا اقدام جمعی، تعارض یا تضاد اجتماعی، مبارزه اجتماعی، اقدام مستقیم و خشونت اجتماعی.^{۰۰} اما در این میان، شاخه‌ای از جریانات علوی که به زعامت و هدایت معنوی و سیاسی امام باقر^ع بر اساس نظریه «نصب امام» وفادار ماندند، در ضمن گفتمان تقیه و اصلاحی که باقرالعلوم^ع در پیش گرفته بود، سیاست نهضت علمی- فرهنگی را در پیش گرفته و ضمن استوار نمودن مبانی فقهی- کلامی جریان علوی اثنی عشری، این جریان را از یک سو تا حدود زیادی از گزند گفتمان استبداد خلفای اموی در امان نگاه داشتند و از طرف دیگر تا جای ممکن، حقانیت کلامی و تاریخی این جریان را نسبت به سایر جریانات هم عرض و افکار عمومی آن زمان ثبت نمودند.

پی‌نوشت‌ها

۱. حسن عمید، فرهنگ عمید، ج ۱ (تهران، امیرکبیر، ج سوم، ۱۳۷۹ش) ص ۸۱۱.
۲. علی دارابی، جریان‌شناسی سیاسی در ایران (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج سوم، ۱۳۸۸ش) ص ۲۷.
۳. رک: سید مصطفی میرسلیم، جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی (تهران: گروه تحقیق جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۴ش) ص ۱۶-۹.
۴. علی دارابی، پیشین، ص ۲۷.
۵. حبیب‌الله احمدی، امام باقر الگوی زندگی (قم: فاطیما، ج دوم، ۱۳۸۵ش) ص ۱۲۶.
۶. جرالد هاوتنگ، امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه عیسی عبدی (تهران: امیرکبیر، ج اول، ۱۳۸۶ش) ص ۵۰.
۷. محمدبن ابی یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۵ (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق) ص ۱۰۷.
۸. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲ (تهران: درالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق) ص ۳۹۹.
۹. احمدبن یعیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳ (بیروت: تحقیق علامه شیخ محمد باقر محمودی، ۱۳۹۷ق) ص ۷۶.
۱۰. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۹ (مصر: وزارت الثقافیه و الارشاد القومي، الموسسه مصرية العامة، ۱۹۶۲م) ص ۲۶۲-۲۶۴.
۱۱. ابوالحسن علی الشیبانی (ابن اثیر)، الكامل فی التاریخ، ج ۴ (بیروت: دارالکتاب اللبناني، ج دوم، ۱۹۶۷م) ص ۱۵۹.
۱۲. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (قم: انصاریان، ج اول، ۱۳۸۱ش) ص ۳۱۱.
۱۳. قاضی عبدالجبار، المفسی (فاهره: بی‌تا) ص ۱۷۷.



۱۴. محمدبن نعمان (شیخ مفید)، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد* (قم: موسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق) ص ۲۸۸.
۱۵. سید محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۴ (بیروت: دارالتعارف، بی‌تا) ص ۴۳.
۱۶. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۵۱.
۱۷. همان، ج ۳۷، ص ۱۰.
۱۸. رسول جعفریان، *تاریخ خلفا* (قم: دلیل ما، ج دوم، ۱۳۸۲ش) ص ۷۰۹.
۱۹. همان، ص ۷۳۲.
۲۰. محمد سهیل طقوش، دولت امویان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، وزارت فرهنگ و آموزش عالی (تهران: علمی- فرهنگی، ۱۳۶۵ش) ص ۱۹۷.
۲۱. ابومودع الموفق بن احمد المتقدی خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، تحقیق محمد السماوی (قم: مکتبه مفید، بی‌تا) ص ۱۲۷.
۲۲. همان، ج ۱، ص ۳۸.
۲۳. ابوالفضل هادی منش، *آفاق اندیشه* (نگاهی به زندگانی امام باقر) (قم: مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، ج اول، ۱۳۸۳ش) ص ۸۸.
۲۴. ارزینا لالانی، *نخستین اندیشه‌های شیعی؛ تعالیم امام محمد باقر*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: فرزان، ج اول، ۱۳۸۱ش) ص ۶۸.
۲۵. همان، ص ۶۹.
۲۶. حبیب‌الله احمدی، پیشین، ص ۲۱۷.
۲۷. ابوحنیفه دینوری، *أخبار الطوال* (بیروت: دارالفکر الحديث، ۱۹۸۸م) ص ۲۳۸.
۲۸. همان.
۲۹. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۱۵۶.
۳۰. حبیب‌الله احمدی، پیشین، ص ۱۸۶.
۳۱. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بدرقه جاویدان، ج دوم، ۱۳۸۶ش) ص ۳۶۹.

۳۲. رضا رضازاده لنگرودی، جنبش‌های اجتماعی در ایران پس از اسلام (تهران: فرهنگ نشرنو، ج اول، ۱۳۸۵) ص ۲۵.
۳۳. همان، ص ۲۷.
۳۴. محمود اسماعیل، الحركات السرية في الإسلام، ص ۴۲.
۳۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۹۱.
۳۶. همان، ج ۶۶، ص ۶۳.
۳۷. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۹۲.
۳۸. احمد بن محمد بن الواضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲ (بیروت: افست قم، ۱۳۷۳) ص ۲۶۲.
۳۹. حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام، ترجمه حمیدرضا شیخی (مشهد: آستان قدس رضوی، ج اول، ۱۳۷۱) ص ۳۲۶.
۴۰. همان، ص ۳۵۷.
۴۱. محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۳۵۸.
۴۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۰) ص ۳۱۱.
۴۳. حسن ابراهیم حسن، پیشین، ص ۳۶۵.
۴۴. بهمن خویی زاده، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام (تهران: آرین بزوہ، ج اول، ۱۳۸۶) ص ۱۶۶.
۴۵. احمدبن ابی یعقوب بن جعفر، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۲.
۴۶. ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، ج ۱ (قم: دارالاسوة للطباعة والنشر، ج دوم، ۱۴۱۶ق) ص ۱۷۴.
۴۷. محمدبن ابی یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴۹.
۴۸. گروه مولفان، شکافته علوم حضرت امام محمد باقر علیه السلام، تحت اشراف منذر حکیم (قم: انتشارات مجتمع جهانی اهل بیت، ۱۳۷۹) ص ۱۸۵.



-
- .۴۹. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۱۵۶.
- .۵۰. حسین عطوان، پیشین، ص ۳۲۶.
- .۵۱. علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، علمی-فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۲۰-۳۱۹.
- .۵۲. همان، ص ۱۵۶.
- .۵۳. محمد سهیل طقوش، پیشین، ص ۲۰۵.
- .۵۴. محمدين ابي يعقوب كليني، پیشین، ج ۸، ص ۲۱۰.
- .۵۵. حمیرا مستورزاده، درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی (تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ج اول، ۱۳۸۱) ص ۱۱.